نام: **نام خانوادگی:** **شماره صندلی:** **پایه و رشته:**	اداره کل آموزش و پرورش استان البرز مدیریت آموزش و پرورش ناحیه ۳ کرج دبیرستان غیردولتی اندیشه برنا دوره اول و دوم متوسطه	نام درس: املای فارسی نام دبیر: آزادیان کلاس: هفتم تاریخ امتحان: ۱۴۰۲/۱۰/۰۲ مدت آزمون: ۳۵ دقیقه تعداد سؤالات: ۱ تعداد صفحات: ۱ صفحه

تصحیح	نام و نام خانوادگی مصحح: نمره به عدد : نمره به حروف:	تاریخ و امضاء:	تجدیدنظر	نام و نام خانوادگی تجدیدنظر کننده: نمره به عدد : نمره به حروف:

ردیف	شرح سوال	بارم
۱	در متن‌های زیر بیست غلط املایی وجود دارد آن‌ها را پیدا کنید و شکل صحیح شان را بنویسید . نمره منفی هم دارد.	۲۰

من اکنون درست نمی‌دانم که در آن لهظه ها تا کجا می‌فهمیدم و نمی‌دانم چه فهمی از آن زیبایی‌ها و آفرینش الهی داشتم امّا یقین دارم که در کلاس شگفت آفرینش و زیبایی طبیعت ، عزمت و جلال و جاذبهٔ خالق را با همهٔ وجودم لمص می کردم .

دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه . باد صدای کژال راغلطاند و با خود برد . « آزاد » سرِ زمین بود که فریاد کژال را شنید . هراصان ماند . « صدا از کدام طرف می‌آید ؟ »

همهٔ آنچه در تهلیل های دشمنان این ملّت و این کشور به عنوان نقطهٔ مرکزی مشاهده می‌شود، این است که این نسل جوان و پر شور و آینده ساز را از راه‌های مختلف برای ساختن ایران آباد و آزاد و مؤمن و پاکیزهٔ آینده ، ناتوان کنند . امّا به رغم تلاش‌های دشمنان ، واغیت ، عکس این است .

تا می‌توانیم بیاموزیم . این همه کتاب خوب و مطالب آموختنی ما را به سوی خود می‌خوانند .کتاب پر راز و رمز آفرینش و شگفتی‌های طبیعت ، سرشار از درس‌ها و اندرزهاست . اگر نیروی جوانی و شادابی و چالاکی این دوره را با تعمّل ، تفکّر و بسیرت همراه کنیم به شکوفایی خواهیم رسید .

من وقتی دیدم همهٔ آدم‌های خوب را دارم توی قلبم جای می‌دهم ، سعی کردم این عموی پدرم را هم ببرم توی قلبم و یک گوشه بهش جا بدهم امّا جا نگرفت هر چی کردم جا نگرفت دلم هم سوخت امّا چه کار کنم ؟ جا نگرفت دیگر . تقسیر من که نیست ، حتمن اشکال از خودش است . یعنی ، راستش ، هر وقت که خودش هم ، با زحمت و فشار جا می گرفت ، صندوق بزرگ پول‌هایش بیرون می‌ماند و او دوان دوان از قلبم می‌آمد بیرون تا صندوقش را بردارد .

کسی در زندگی مؤفّق است که اکنون و فرست حال را دریابد و همیشه فکر کند که بهترین زمان من امروز است . امروز را به فردا افکندن و به امید آینده نشستن ، کار درستی نیست ، همچنان که امروز را به یادآوری گذشته‌های از دست رفته ، گذراندن و افسوص خوردن نیز شایسته نیست .

بی بی وقت نماز صبح ، بیدارم کرد . برایم بار و بندیل بست من هم بیکار ننشستم ، ناشتایی خورده و نخورده ، پریدم رو چرخ و هر چه قوم و خیش و دوست و همسایه داشتیم ، خبر کردم که می‌خواهم بروم اصفهان . هر کس هم خانه نبود ، برایش روی کاغذ می‌نوشتم که : « اینجانب مجید ، چون به طور ناگهانی آزم اصفهان می‌باشم ، از شما و خانوادهٔ محترمتان خدا حافظی می کنم . اگر بدی ، خوبی از ما دیدید ، هلالمان کنید . » و از زیر در خانه می‌انداختم تو .

فرزندان عزیزم ، نامهٔ محبت آمیز شما را قراعت کردم .کاش شما عزیزان مرا نصیحت می کردید که محتاج آنم .امید است با نشات و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال ، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد ، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدر و مادرانتان را غنیمت شمارید و آن‌ها را از خود رازی کنید و به معلم‌هایتان احترام زیاد بگذارید .

زیارت حضرت معصومه (س) به او آرامش بخشید . باز هم شوق خواندن و عطش مطالعه در وجودش زنده شد . مشطاقانه به سوی مدرسهٔ دارالشّفای قم به راه افتاد . از حرم تا مدرسه راهی نبود ، تنها چند قدم .

موفّق باشید